

فوکو، گفتمان، تحلیل گفتمان

علی حاجلی^۱

تاریخ دریافت: ۹۴/۷/۱۸ تاریخ تایید: ۹۴/۱۱/۲۰

چکیده

فوکو با بکارگیری مفهوم گفتمان شیوه جدیدی برای تحلیل تاریخی و اجتماعی ارائه نمود و بعد از استقبال وسیع پژوهشگران، اکنون گفتمان به یکی از پرکاربردترین مفاهیم علوم اجتماعی تبدیل شده است. تحلیل گفتمان شیوه پژوهشی فوکو است که او طی کارهای خود، دیرینه‌شناختی و تبارشناختی، از آن برای تحلیل تاریخی و کنونی جامعه غربی استفاده می‌کند. در این مقاله ضمن بررسی مفهوم نظری گفتمان، روش تحلیل گفتمان فوکویی بررسی می‌شود. طی این بررسی سیر تحول مفهوم گفتمان و نحوه تحلیل گفتمان در کارهای فوکو خواهد آمد. در ادامه نوع بکارگیری آن در دو شیوه پژوهشی - نظری دیرینه‌شناسی و تبارشناسی را بررسی خواهد شد. در این مقاله همچنین دو مثال عملی از تحلیل گفتمان چگونگی عملی انجام آن را توضیح می‌دهد. در انتها خواهیم دید که پژوهش گفتمانی با ذایقه نیمه فوکویی دشواری‌هایی خاص خود را دارد و همزمان پژوهشگر آزاد است تا بی آنکه دغدغه معیارها و تنظیمات پژوهش اجتماعی متعارف را داشته باشد، پژوهش خود را به گونه‌ای «معتبر» سامان دهد که نظریه و روش در هم ادغام شوند.

واژگان کلیدی: میشل فوکو - گفتمان - تحلیل گفتمان - دیرینه‌شناسی - تبارشناسی.

مقدمه

گفتمان کلمه کلیدی کارهای فوکو است. گرچه در ادبیات فرانسه گفتمان همواره اصطلاحی رایج و پر مراجعه بوده است، فهمی که امروز علوم اجتماعی و انسانی از گفتمان دارد و رواج بی حد و حصر امروزی آن مدیون کارهای اندیشگی فوکو است. این رواج تا آن حد است که گفتمان یکی از سه کلمه پرتکرار در علوم اجتماعی به شمار می‌رود. شگفت آنکه آن دسته از علوم (گفتمان‌ها) که فوکو بدانها تاخته بود امروز خود از این مفهوم به کرات استفاده می‌کنند. وسعت بکارگیری این اصطلاح بقدری پهن‌دامنه است که می‌توان گفت «گفتمان» (با D) وجود ندارد و ما نه تنها با گفتمان‌های عملی و کاربردی بسیاری مواجه‌ایم، در سطح نظری نیز با تعاریف و کاربردهای متعدد این مفهوم روبه‌رو هستیم. به همین ترتیب، «تحلیل گفتمان» به‌عنوان یک روش پژوهشی و/یا تحلیل داده‌ای عنوان مشترکی برای مجموعه‌ای از روش‌های مختلف و گاه متضاد است که بدنبال استفاده روز افزون از مفهوم گفتمان در ادبیات علوم اجتماعی، انسانی و سایر علوم رواج یافته است. بدین دلیل لازم است همین ابتدا تاکید کنم آنچه در این نوشته گفتمان و تحلیل گفتمان نامیده می‌شود، صرفاً مفهوم فوکویی آن است.

در حالیکه فوکو روش جدیدی برای تحلیل جهان اجتماعی ارائه می‌کند، او چگونگی انجام پژوهش ذیل این روش را به روشنی توضیح نمی‌دهد. گرچه او عنوان بخش‌هایی از کتاب‌هایش را «روش» نامگذاری می‌کند و یکی از مهم‌ترین تالیفاتش، یعنی دیرینه‌شناسی دانش، یک کتاب روش‌شناختی است، به سختی می‌توان یک راهنمای صاف و ساده‌ی انجام پژوهش اجتماعی در کارهای او یافت. دلیل بسیار مهمی برای این نبود راهنمای روش‌شناختی وجود دارد که می‌توان آن را تمایل ضد روش^۱ فوکو نامید. تبارشناسی فوکو ضد علم^۲ و دیرینه‌شناسی او کوششی برای روشن‌سازی دلخواهانه بودگی^۳ دانش بوده است. در حالیکه او تاکید می‌کند که دانش (و در نتیجه، علوم) مولودی تاریخمند است، تعمداً از آرایه یک شیوه قاعده‌مند و ثابت برای انجام پژوهش اجتماعی امتناع می‌کند. بنابراین، به عقیده فوکو، هر روشی، حتی خود تحلیل گفتمان فوکویی، می‌تواند یک تکنیک تولید شده‌ی تاریخمند باشد و همانطور که شاپنر می‌گوید (شاپنر، ۱۹۸۲) این بدان معناست که ایده وجود یک روش غیرسیاسی ایده‌ای رویاپردازانه است. فوکو از ما می‌خواهد هر حقیقتی را به مثابه امر تاریخمند در نظر بگیریم، در نتیجه خود روش هم باید به مثابه امر تاریخمند و نه عام و جهانشمول در نظر گرفته شود.

-
1. anti-method
 2. anti-science
 3. arbitrariness

با این حال، این بدان معنا نیست که فوکو میراثی برای انجام پژوهش اجتماعی «فوکویی» (یا همانگونه که او در انتها می‌نامد، انجام تبارشناسی) باقی نگذاشته است. در واقع شیوه انجام پژوهش اجتماعی - تاریخی فوکویی شیوه‌ای متغیر، پیش‌رونده و در جریان است که باید همزمان هم توسط فوکو و هم توسط پژوهشگر (باز) تولید و (باز) خلق شود. پژوهشگر باید فوکو بخواند و سپس برخی مولفه‌های پایه‌ای را بیرون بکشد که بر مبنای آنها بتواند یک روش پژوهشی مشخص را بنا بگذارد.

مهمترین مفهوم فوکو در انجام پژوهش، گفتمان (و نه جامعه) است که از طریق آن او به صورت‌بندی‌های گفتمان‌ها و «تاثیرات آنها بر امر واقع»^۱ می‌نگرد (فوکو، ۱۹۹۱a : ۸۵). اما او در دو مرحله عمده روش‌شناختی‌اش، دیرینه‌شناسی و تبارشناسی، این مفهوم را به یک معنا بکار نمی‌برد. در دیرینه‌شناسی او بر بعد درونی گفتمان متمرکز می‌شود و به بررسی عناصر غیرگفتمانی علاقه‌ای نشان نمی‌دهد. اما در تبارشناسی او به یک نگاه کلان می‌رسد که طی آن، تفاوت‌های عناصر گفتمانی و غیرگفتمانی بی‌اهمیت شده و آنها ذیل مفهوم گفتمان به هم گره می‌خورند.

در این مقاله سعی دارم مولفه‌های مهم نظری و روش‌شناختی فوکو را مشخص ساخته و آنها را درون یک روش پژوهشی قرار دهم. برای این کار، ابتدا نگاهی به مفهوم گفتمان خواهم انداخت. در ادامه نوع بکارگیری آن در دو شیوه پژوهشی - نظری دیرینه‌شناسی و تبارشناسی را بررسی خواهم کرد. سپس فهمی از تحلیل گفتمان فوکویی ارائه خواهم نمود. پیش از اتمام مقاله دو مثال عملی از تحلیل گفتمان خواهم آورد. در انتها خواهیم دید که پژوهش گفتمانی با ذائقه نیمه فوکویی دشواری‌هایی خاص خود را دارد و همزمان پژوهشگر آزاد است تا بی‌آنکه دغدغه معیارها و تنظیمات پژوهش اجتماعی متعارف را داشته باشد، پژوهش خود را به گونه‌ای «معتبر» سامان دهد که نظریه و روش در هم ادغام شوند.

هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی

روش تحلیل گفتمان ذیل رویکرد برساخت‌گرایی^۲ قرار دارد. بنابراین روش تحلیل گفتمان فوکویی علاقه‌ای به مینا قراردادن اشکال آکادمیک و موجود هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی ندارد و برعکس، چشم‌اندازی می‌گشاید تا فضای جدیدی ایجاد شود و بدین طریق از امر واقعی (یا همان‌گونه که در ادامه توضیح خواهم داد عناصر گفتمانی) به انواعی از بنیان‌های شناختی یا

1. effects in the real

2. constructionist

لوژی‌ها^۱ بازگردیم. رویکرد برساخت‌گرایانه فوکویی، که همزمان پوزیتیویست^۲ هم هست، جهان اجتماعی را به‌عنوان برساختی در نظر می‌گیرد که بواسطه کنشگران جمعی و از طریق شبکه‌های قدرت و دانش ساخته شده است. از این رو همه انواع لوژی‌ها، چه لوژی‌های خرد و چه لوژی‌های کلان، مبنایی و عام، همگی محصولات برساخت‌شده در طول تاریخ هستند. هیچ لوژی فراتر از تاریخ، ازلی و بدون سوگیری وجود ندارد. لوژی‌ها هر کدام تاریخ خود را دارند. تبارشناسی فوکو اساساً نوعی هستی‌شناسی (یکی از بنیادی‌ترین لوژی‌ها) است. اما، همانگونه که در ادامه توضیح خواهیم داد، نوعی هستی‌شناسی تاریخی که حقیقت، قدرت و اخلاق^۳ را به هم متصل می‌کند. فوکو در «هستی‌شناسی تاریخی خودمان در رابطه با حقیقت» (که در کارهایی مانند «جنون و تمدن» یا «نظم اشیاء» دیده می‌شود) این نوع لوژی‌ها را نقد می‌کند چراکه آنها مدعی موجودیت عام و بی‌طرفانه برای شناخت انسان از جهان هستند (فوکو، ۱۹۸۶ : ۳۵۱). این همچنین بدان معناست که پژوهش تبارشناختی همزمان با همه هستی‌شناسی‌ها و معرفت‌شناسی‌های موجود به چالش بر می‌خیزد چراکه قصد دارد ماهیت برساختی جهان اجتماعی، و بر این اساس ابژه‌های مطالعاتی، را نشان دهد.

فوکو با توضیحاتی که درباره نظریه گفتمان (اگر بتوان در چارچوب فوکویی از عنوان «نظریه» استفاده کرد!) ارائه می‌دهد توجه ما را به ابعاد هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی پژوهش اجتماعی جلب می‌کند. در حالیکه دانش انسانی روشی برای تولید اشیاء است و نه کشف جهان بیرونی معین، هر نوع مباحثه هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی را هم باید به مثابه روشی برای تولید جهان در نظر گرفت. به عبارت دیگر چه مبانی دانش انسانی و چه شیوه‌های کاربردی همگی در حال تولید و نه توصیف جهان هستند. مساله این نیست که آیا جهان واقعی فراتر از دانش ما وجود دارد یا نه، بلکه موضوع آن است که موجودات انسانی چگونه جهان را مطالعه می‌کنند و می‌شناسند. فوکو می‌گوید که ما جهان را مطالعه نمی‌کنیم بلکه ما در حال تولید آن بنام دانش هستیم. در چنین وضعیتی، دیگر فرقی میان تجربه‌گرایی (که مدعی است دانش محصول مشاهده است) و عقل‌گرایی (که مدعی است دانش محصول ذهن است) وجود

1. logics

۲. بدین معنا که نه ذات و نه معنای پنهانی برای عیون در نظر نمی‌گیرد و فقط به رخداد بیرونی آنها توجه می‌کند. علاوه بر آن فوکو در بحث از موجودیت (positivity) گفتمان‌ها معتقد است آنها در طول زمان در ورای کار افراد، کتب، متون و ... وجود دارند. نوشته‌های کمی درباره تأثیرات اندیشگی دورکیم بر فوکو دیده شده است ولی می‌توان میراث فکری دورکیم را نه فقط در کارهای فوکو بلکه علاوه بر آن در اندیشه اجتماعی فرانسه همچنان مشاهده نمود.

3. ethic

ندارد. بدین ترتیب یکی دیگر از ابعاد خصلت ضد روش فوکو آشکار می‌شود.

کلمات و اشیاء

رابطه میان زبان و آگاهی پرسش جدی اندیشه اجتماعی بوده است. آیا زبان ابزار شناخت واقعیت است یا برسازنده واقعیت؟ مدرنیست‌های اولیه پاسخ می‌دادند زبان ابزار شفافی برای بازنمایی واقعیت است. مثلاً کلمه درخت در زبان ما واقعیت درخت را باز می‌تاباند. نام و شی یک رابطه جوهری دارند و کژتابی وجود ندارد. با گسترش اندیشه انتقادی، از هگل تا مارکس و بویژه در ابتدای قرن بیستم، موضوعات زبانی نیز در معرض انتقاد قرار گرفت. ساختارگرایان اولیه با طرح دیدگاه‌های نظری جدید ابتدا باور خام‌اندیشانه‌ی مدرنیست‌ها را به چالش کشیدند و در ادامه در میانه‌های قرن بیستم دیدگاه‌های جدیدی درباره ماهیت سوگیرانه زبان عرضه شد که نشان می‌داد مدرنیست‌ها تا چه اندازه غافل بوده‌اند.

در حالی که مدرنیست‌ها معتقد بودند زبان صرفاً ابزار بی‌طرف بازتاب واقعیت است، ساختارگرایان (مانند سوسور) زبان را یک پدیده پیشاشناختی می‌دانند که برسازنده شناخت ما از واقعیت است. آنها زبان را بر خلاف مدرنیست‌ها بی‌طرف نمی‌دانند. یعنی زبان می‌تواند سوگیرانه عمل کند. در گفتمان، که از ساختارگرایی فراتر می‌رود، زبان حتی پدیده پیشاشناختی هم نیست بلکه خود محصول گفتمان است. نه فقط زبان، بلکه کلمات و چیزها همگی محصول گفتمان هستند.

وقتی از چیزی سخن می‌گوییم دو حوزه متمایز وجود دارد: آن چیز و کلمه‌ای که برای نامیدن آن بکار می‌رود. برای مثال درخت را در نظر بگیرید؛ آن وجود قابل لمس و مستقل از ما که در ورای زبان و اندیشه ما حضور دارد (مادیت درخت) یک چیز است و کلمه‌ای که برای نامیدن آن مادیت بکار می‌رود (درخت، Tree، شجره و ...) چیزی دیگر. مدرنیست‌ها کلمه را مستقیماً به شی متصل می‌کردند. در ساختارگرایی اما، کلمه در واقع به هیچ پدیده‌ای در جهان واقع ارجاع نمی‌دهد. بلکه کلمه به یک مفهوم ارجاع می‌دهد و از طریق آن مفهوم ما می‌توانیم بفهمیم مقصود چه چیزی است. یعنی میان زبان و شی یک واسطه وجود دارد که مفهوم است. به عبارت دیگر یک رابطه سه عضوی وجود دارد: کلمه، مفهوم و شی یا پدیده. این رابطه در ادامه توسط ساختارگرایان بعدی تغییر می‌کند. دال (کلمه) و مدلول (مفهوم) به‌عنوان نشانه‌های زبانی به ما کمک می‌کنند تا رابطه زبان (و آگاهی) با جهان را بوجود بیاوریم. البته دال لزوماً کلمه نیست و می‌تواند اشکالی از نشانه‌ها، اشارات، رنگ‌ها و بطور کلی انواعی از میانجی‌های ارتباطی باشد. همچنین مادیت شی نیز می‌تواند اشکال گوناگونی داشته باشد. برای مثال علامت رانندگی که در نقاط لغزنده وجود دارد دال بوده و به مفهوم مادیتی بنام امکان

لغزیدن و واژگونی خودرو ارجاع دارد.

وقتی کلمه یا نشانه‌ای به زبان می‌آید مفهومی در ذهن ما شکل می‌گیرد (با قواعد زبانشناختی گوناگون) و سپس ما قادر به فهم و یا شناخت پدیده بیرونی می‌شویم. یعنی اشیاء پیش از کاربرد زبان وجود دارند و کلمات برای نامیدن آنها، ولو سوگیرانه، بکار می‌رود. اما در نظریه گفتمان فوکو این رابطه میان دال - مدلول - شی کاملاً مضمحل می‌شود و وجود پیشاشناختی شی نفی می‌شود. برای نمونه در همان مثال پیش‌گفته درخت، در نظریه گفتمان، همانگونه که خواهیم دید، مادیت درخت (به عنوان ابژه) و تمام جریانات زبانی مرتبط با آن ذیل گفتمان تولید می‌شوند. به بیان دیگر، هم اشیاء و هم کلمات هر دو در درون گفتمان تولید و خلق می‌شوند. فوکو با بی‌اعتنایی به دال و مدلول، از «کشف» جدید خود یعنی «انانسه»^۱ رونمایی می‌کند. در ادامه خواهیم دید انانسه یا گزاره چه نقش کلیدی در نظریه گفتمان دارد.

گفتمان

فوکو از اولین کارهایش در حال مطالعه و تحلیل صورت‌بندی گفتمانی^۲ بود. اما در کارهای مختلف با مفاهیم گوناگونی از گفتمان سر و کار داشت. بعلاوه او در دوره‌های مختلف دیرینه‌شناسی و تبارشناسی، گفتمان را در ساختارهای کلان‌تر متفاوتی قرار می‌داد تا بدین طریق ویژگی عینی آن را نشان دهد. در دوره‌ای گفتمان ذیل مفهوم بزرگ‌تر اپیستمه^۳، دوره دیگری ذیل مفهوم آرشیو^۴ و در دوره آخر ذیل مفهوم سامانه^۵ قرار می‌گرفت. بر این اساس می‌توان گفت که مفهوم و ایده گفتمان و معنای نظری آن نزد فوکو یک ایده متغیر بود که شامل دامنه وسیعی، از یک کنش شبه کلامی ساده گرفته تا رویه اجتماعی پیچیده‌تر، می‌شود. فوکو بعد از انجام چندین پژوهش دیرینه‌شناختی حول جنون، پزشکی و علوم انسان، در مهم‌ترین کتاب روش‌شناختی‌اش، «دیرینه‌شناسی دانش»، تلاش می‌کند تا روشن سازد مقصود او از دیرینه‌شناسی چیست و چگونه پژوهش دیرینه‌شناختی را انجام می‌دهد. ایده مرکزی این کتاب آن است که چطور با گفتمان به‌عنوان ابژه و سوژه پژوهش مواجه شویم. او سه کاربرد از مفهوم گفتمان ارائه می‌دهد که همگی بر مبنای یک «اتم» هستند. او گفتمان را یا به‌عنوان «قلمرو عمومی گزاره‌ها»، یا گروه قابل افراد گزاره‌ها و یا به‌عنوان رویه

1. énoncé = statement

2. discursive formation

3. episteme

4. archive

5. dispositif

تنظیم‌شده‌ای که تعداد مشخصی از گزاره‌ها را توضیح می‌دهد بکار می‌برد (فوکو، ۱۹۶۹: ۸۰). همانگونه که می‌بینیم، اتم یا واحد مبنایی گفتمان در هر سه کاربرد آن عبارت از گزاره یا انانسه است.

گزاره نه کلمه است (نه مفهوم) و نه شی، بلکه کارکرد است. کارکردی که در شبکه‌ای از گزاره‌های دیگر تولید می‌شود. هویت گزاره از کاربرد آن برگرفته می‌شود و می‌تواند در طول زمان تغییر کند. برای مثال، «درست رانندگی کن» (که از قضا در اینجا یک جمله کامل است، ولی گزاره می‌تواند جمله کامل باشد یا نباشد) می‌تواند یک گزاره باشد هم بعنوان یک گزاره عامیانه، وقتی در خیابان یکی به دیگری هشدار می‌دهد و یا پدری به فرزندش می‌گوید، و هم بعنوان یک «کنش کلامی جدی» (دریفیوس و رابینو، ۱۹۸۳) وقتی یک پلیس به راننده یا رانندگان می‌گوید. فوکو برای تحلیل گفتمان نوعاً به گزاره‌های نوع دوم توجه می‌کند که در آنها گزاره عبارت از «شرط و چگونگی حضور»^۱ متناسب با گروهی از نشانه‌ها است (فوکو، ۱۹۶۹: ۱۰۷). گزاره‌ها را می‌توان بعنوان «عرصه‌هایی به مثابه نظامات روابط پراکنده که شرایط گفتمان‌ها هستند» (دین، ۱۹۹۷: ۱۶) در نظر گرفت. این روابط پراکنده می‌توانند در شکل ظهور حمایت‌گرانه یا متضاد گزاره باشند، که اگر چنین شرایطی وجود نمی‌داشت، آن گزاره نمی‌توانست ظهور کند. هرگاه بتوانیم «نظامی از پراکندگی»^۲ را میان تعدادی گزاره بازشناخته و توصیف کنیم، یک صورت‌بندی گفتمانی را بازشناسی کرده‌ایم.

گفتمان (همواره به معنای صورت‌بندی گفتمان) از طریق برخی قواعد، که «شرایط وجود» عناصر گفتمانی هستند، شکل می‌گیرد (قواعد گفتمانی). هر گفتمان زمانی که شکل می‌گیرد چهار عنصر یا بُعد کلیدی دارد که بوسیله و در درون گفتمان و بر مبنای آن قواعد تولید می‌شوند. یعنی گفتمان زمانی شکل گرفته است که این چهار عنصر را خلق کرده باشد. این چهار عنصر عبارتند از ابژه، موقعیت‌های سوژه، مفاهیم و استراتژی‌ها. به بیان فوکو هر کدام از اینها صورت‌بندی‌های مختلفی هستند که بواسطه کارکردهای گزاره‌ها شکل می‌گیرد. پیوند مفاهیم گزاره، گفتمان و صورت‌بندی گفتمانی در همین کارکردها نهفته است. گزاره اگر به جریان بیافتد باید ارجاعیت داشته باشد، موقعیت سوژگی ایجاد کند، یک حوزه همجواری برای گزاره‌ها ایجاد کند و نهایتاً از طریق بکارگیری مجدد دارای مادیت باشد. بر مبنای این کارکردها چهار صورت‌بندی خواهیم داشت که طی آنها ابژه، سوژه، مفاهیم و استراتژی‌ها تولید می‌شوند. برای روشن شدن این عناصر آنها را ذیل گفتمان روانپزشکی بررسی می‌کنم. در گفتمان

1. the modality of existence

2. system of dispersion

روانپزشکی، جنون به‌عنوان ابژه تولید می‌شود. ابژه چیزی است که گفتمان درباره آن سخن می‌گوید. روانپزشک حق سخن گفتن درباره جنون دارد (به همراه قاضی، پلیس، شهردار و ...). بنابراین روانپزشک سوژه یا موقعیت سوژگی و سخن‌گویی است. بدیهی است هر کس دیگری هم می‌تواند درباره جنون سخن بگوید، اما آن سخنی که جدی گرفته می‌شود و سخن حق به شمار می‌رود، تنها سخنی است که از جایگاه تعریف شده‌ی درون گفتمانی به گوش می‌رسد. مفاهیمی مانند رفتار نامتعادل، عدم مسولیت‌پذیری، فقدان خرد و ... مفاهیمی هستند که از طریق آنها سوژه‌ها درباره ابژه سخن می‌گویند و بدین ترتیب ما ابژه را می‌شناسیم. همه این مفاهیم و ابژه و سوژه ذیل نظریات و دیدگاه‌ها کلان‌تری قرار دارند که فوکو نام استراتژی بر آن می‌گذارد. یک تحلیل‌گر گفتمان در تحلیل خود می‌تواند تمرکز خود را بر یکی از این عناصر معطوف کند و عناصر دیگر را بطور گذرا بررسی کند. مثلاً فوکو در کتاب «جنون و تمدن» «عمدتاً بر ابژه متمرکز می‌شود یا در کتاب «تولد درمانگاه»، بیشتر به سوژه می‌پردازد یا در کتاب «نظم اشیاء» استراتژی‌ها و مفاهیم را مورد تدقیق قرار می‌دهد.

اکنون نکته مهمی که باید در نظر داشته باشیم آن است که گفتمان یک موجودیت ذهنی حاکم بر صورت‌بندی عناصر از پیش موجود نیست، بلکه رویه‌ای است که زمانی که ظهور می‌کند آنها را تولید می‌کند، و همانقدر واقعی (و نه ذهنی) است که ابژه‌های آن واقعی هستند. برای مثال گفتمان جنون را در نظر بگیرید. اولاً در این گفتمان جنون از پیش موجود نیست که گفتمان سعی کند درباره آن سخن بگوید. بلکه این گفتمان در لحظه‌ای که شروع به سخن گفتن درباره جنون می‌کند، جنون را به‌عنوان ابژه گفتمانی خلق می‌کند. ثانیاً، گزاره‌های این گفتمان همانقدر واقعی هستند که خود جنون واقعی است. در اینجا واقعی بودن به معنای تاثیرگذاری بر رویه‌های اجتماعی و برسازای حیات اجتماعی است. به عبارت دیگر امر واقعی در بیان فوکو مطابق با بودن (to be) است.

رویه‌های گفتمانی روش‌هایی هستند که در آنها گزاره‌ها، که توسط عناصر گفتمانی و غیرگفتمانی دیگر حمایت شده یا به چالش کشیده می‌شوند، تولید می‌شوند تا به ابژه‌ها ارجاع دهند، موقعیت‌های سخن‌گویان را مشخص سازند، مفاهیم را بکار ببرند و استراتژی‌ها را روشن سازند. قواعد صورت‌بندی از گروه‌بندی عناصر گفتمانی (گفتمان‌های موجود) و غیرگفتمانی می‌آیند. این قواعد هم مولد گزاره‌ها هستند و هم توسط آنها بکار می‌افتند. به بیان دیگر، گزاره‌ها حاملین قواعد هستند.

رویه‌های گفتمانی در ارتباط با رویه‌های غیرگفتمانی عمل می‌کنند تا گزاره‌ها را تولید کنند، با این حال، (در دیرینه‌شناسی) این رویه‌های گفتمانی هستند که برای ساختن ابژه و یا دیگر عناصر گفتمان، رویه‌های غیرگفتمانی را بکار می‌گیرند و فعال می‌سازند. علیرغم این اولویت

گفتمان، عناصر غیرگفتمانی می‌توانند صورت‌بندی گفتمانی را محدود سازند. ساختمان یک بیمارستان، برای مثال، یک عنصر غیرگفتمانی است که در آن رویه گفتمانی مراقبت پزشکی می‌تواند شکل بگیرد. بعلاوه، دیگر گفتمان‌ها هم می‌توانند صورت‌بندی گفتمانی را محدود سازند.

عناصر و رویه‌های غیرگفتمانی مجموعه‌ای از کردارها، اتفاقات، تغییرات، ساختارها، روابط و بطوری کلی شرایطی هستند که در ظهور گفتمان تاثیر می‌گذارند. برای مثال، بیماری جذام، گسترش رفتارهای بزهکارانه، آب و هوای نامطلوب، آفت محصولات کشاورزی، جاده‌های ارتباطی، تولید به شیوه سرمایه‌داری و ... همگی عناصر یا رویه‌های غیرگفتمانی هستند که برای مثال گفتمان حبس را متاثر کردند. فوکو در ادامه کارهایش از تمایز امر گفتمانی و غیرگفتمانی چشم‌پوشی می‌کند.

گفتمان‌ها تنها نیستند. آنها غریبانه و بی ارتباط با سایر گفتمان‌ها زندگی نمی‌کنند. گفتمانی ممکن است شبیه گفتمان دیگر باشد. یا گفتمان‌ها می‌توانند رفتار خصمانه‌ای نسبت به یکدیگر داشته باشند. بطور کلی رابطه بین یک گفتمان با دیگر گفتمان‌ها می‌تواند به شکل شباهت، تضاد، رابطه تکمیلی یا محدودیت متقابل باشد (فوکو، ۱۹۶۹). یعنی گفتمان‌ها گاهی کمک می‌کنند گفتمان‌های نوظهور تقویت شوند، گاهی در تقابل با دیگری قرار می‌گیرند و مانع بسط آن می‌شوند، گاهی سرکوب می‌کنند، گاهی تسهیل‌گرند. چرا که گفتمان‌ها مانند ثروت یک جامعه بوده و حضور آنها موجب تولید حقایق آن جامعه می‌شود.

در حقیقت، این محدودیت‌های گفتمانی و غیر گفتمانی بر صورت‌بندی گفتمانی و موجودیت^۱ و ظهور آن تاثیر می‌گذارد در حالیکه خود صورت‌بندی مذکور فضا را برای احتمال ظهور گزینه‌های متعدد باز می‌کند. در واقع اینجاست که نظریه گفتمان فوکو از ساختارگرایی فراتر می‌رود. در ساختارگرایی احتمالات مختلف وارد بحث می‌شود. اما اینجا گرچه احتمالات مختلفی وجود دارد، اما آن شکل ظهور یافته گزاره‌ها که در فضای پر تنش پیش گفته توان ظهور و وجود می‌یابد اهمیت دارد.

صورت‌بندی گفتمان یک فعالیت آزادانه در درون جامعه نیست. علی‌الاصول هر جامعه‌ای «اقتصاد گفتمان‌های حقیقت» (فوکو، ۱۹۸۰: ۹۳) متعلق به خود را دارد که بواسطه آن تولید گفتمان، که به معنای تولید حقیقت و بنابراین اعمال قدرت است، را کنترل می‌کند، سازمان می‌بخشد و توزیع می‌کند. حقیقت، این کالای نایاب و پر بهاء، نباید چنان فراگیر باشد که همه بدان دسترسی داشته باشند. به همین دلیل جوامع مختلف دارای اقتصاد حقیقت و اقتصاد

تولید گفتمان هستند. اقتصاد به معنای مدیریت هوشمندانه و دقیق منابع است. حقیقت منبع قدرت و ثروت است. اقتصاد حقیقت یعنی مدیریت هوشمندانه تولید حقیقت‌ها.

عبور از دیرینه‌شناسی به تبارشناسی

تولید و حیات حقیقت در جامعه موضوع سخنرانی ابتدایی و معروف فوکو در کالج دو فرانس است که طی کتاب‌های بعدی‌اش آن را بسط می‌دهد. این سخنرانی راهنمای خوبی برای تحلیل‌گر گفتمانی است. در این سخنرانی، فوکو بعد از آنکه برخی اصول کمیاب‌سازی^۱ گفتمان را مطرح می‌کند، برخی نکات روش‌شناختی برای مطالعه گفتمان را روشن می‌سازد. کمیاب‌سازی گفتمان به معنای دور از دسترس قرار دادن گفتمان‌ها است. برای مثال پزشکان، علمای دینی، متخصصین حوزه‌های مختلف و ... سعی می‌کنند حتی مفاهیم ساده را با بیان تخصصی ارائه کنند که اولاً شان بحث‌شان حفظ شود و ثانیاً هر کسی نتواند درباره آن سخن بگوید. کمیاب‌سازی گفتمان موجب تقویت موقعیت‌های سوژگی است.

تحلیگر گفتمان برای تجزیه و تحلیل گفتمان لازم است برخی اصول را در نظر داشته باشد. این اصول عبارتند از واژگونی معنا^۲، عدم تداوم^۳، خاص‌بودگی^۴ و بیرونیت^۵ گفتمان (فوکو، ۱۹۷۱). برای تحلیل یک گفتمان، بنابراین اصول:

(۱) نباید بدنبال تخصیص یک ریشه برای گفتمان بود، بلکه آن را باید به مثابه رخداد در نظر گرفت (این موضوعی است که فوکو بعداً در مقاله بسیار مهم «نیچه، تبارشناسی و تاریخ»^۶ بطور مفصل به آن می‌پردازد)؛

(۲) نباید گفتمان را مجموعه رخدادهای پیوسته دانست، بلکه برای شناخت و تحلیل گفتمان باید بدنبال گسست‌ها و عدم تداوم رخدادها بود؛

(۳) نباید یک معنای عام برای گفتمان قایل بود، بلکه باید از خاص‌بودگی و تکینه‌بودن آن آگاه بود؛

(۴) و در آخر، نباید توجه‌مان را به معنای زیرین و پنهان معطوف کنیم، که وجود ندارد، بلکه گفتمان را باید در شکل بیرونی و آشکارش واریسی کرد.

-
1. rarefaction
 2. reversal
 3. discontinuity
 4. specificity
 5. exteriority
 6. Nietzsche, Genealogy, History

فوکو با تصریح این فهم جدید از گفتمان از دیرینه‌شناسی عبور کرده و به حوزه تبارشناسی به‌عنوان روش جدید پژوهشی‌اش می‌رسد. تبارشناسی، که «موثر و انتقادی»^۱ است، نه تنها روش پژوهشی بلکه در عین حال نظریه و چارچوب مفهومی نیز هست. تبارشناسی وقتی به افشای شیوه‌های کمیاب‌سازی گفتمان می‌پردازد، انتقادی است، و زمانی که اصول چهارگانه فوق را بکار می‌برد، موثر است. در شیوه انتقادی، هدف فوکو نشان دادن شیوه‌های دور از دسترس قرار دادن گفتمان است. اما بعد موثر یا تبارشناختی کار او، برعکس شیوه انتقادی، درصدد نشان دادن موجودیت صورتبندی گفتمانی و، اگر مانند خودش با کلمات بازی کنیم، ماشین سازنده چیزها است. اولی به نهان‌سازی و دومی به رخ‌نمایی گفتمان می‌پردازد. فوکو این دو بعد را مکمل یکدیگر در نظر می‌گیرد. در واقع این دو بعد همزمان در کار تبارشناختی وجود دارد. البته نباید فراموش کرد که فوکو مدتی بعد، وقتی از قدرت مولد سخن می‌گوید، اعتراف می‌کند هر آنچه در نظم گفتار درباره قدرت می‌اندیشیده است، یکطرفه و ناقص بود، «من در نظم گفتار تصورم از قدرت منفی بود»^۲ (فوکو، ۱۹۸۰: ۱۸۳)، و بدین ترتیب بعد موثر یا تبارشناختی بر روش او غلبه نمود و بعد انتقادی را در خود هضم می‌نماید.

با این گذار از دیرینه‌شناسی به تبارشناسی، سپس فوکو در خوانش مشهورش از تبارشناسی نیچه یعنی مقاله «نیچه، تبارشناسی و تاریخ»، بعد جدیدی به تحلیلیاتش^۳ می‌افزاید: رابطه قدرت/دانش. اهمیت این ایده جدید، از منظر روش‌شناختی، در آن بود که مفهوم گفتمان اکنون نه تنها می‌توانست برای تحلیل تاریخ، دانش و علم بکار رود بلکه علاوه بر آن همه رویه‌های اجتماعی و حتی زندگی روزمره را می‌شد از این طریق تحلیل کرد. با در نظر گرفتن کتاب‌های مهم فوکو پیش از این مقاله (دیرینه‌شناسی‌های روانپزشکی، پزشکی و علوم انسان) که در آنها او بر محتوای یک رشته علمی واحد و شرایط ظهور آن متمرکز بود، به بیان دیگر بر دیسپلین‌های رسمی متمرکز بود، اکنون او حوزه مطالعاتی‌اش را به تحلیل رابطه پیچیده بین تعدادی از علوم و دیگر رویه‌های تولیدکننده فرد و بدن اجتماعی گسترش می‌دهد. این همچنین حرکتی بود از اپیستمه (و سپس آرشیو) به سامانه.

اپیستمه عبارت از کل روابطی است که در یک عصر خاص، وحدت‌بخش رویه‌های گفتمانی هستند. یعنی مجموعه روابطی که در یک عصر خاص می‌توان میان علوم یافت به شرط آنکه آن علوم را در سطح قاعده‌بندی‌های گفتمانی تحلیل کنیم. فوکو سه اپیستمه دوران رنسانس، کلاسیک و مدرن را معرفی می‌کند. اصل اساسی سامان بخش در دوره رنسانس، به عقیده

1. effective and critical

2. analytics

فوکو، شباهت بود. برای مثال علم طب در آن دوران از طریق برقرار کردن شباهت میان اندام بدن با موجودات گیاهی بدنبال درمان بود. مثلاً انار به دلیل شباهتش به قلب برای درمان و سلامت قلب بکار می‌رفت. در دوره کلاسیک، اپیستمه‌ی بازنمایی و آموزش بنیادی حاکم بود. یعنی علم وظیفه بازنمایی جهان واقع را دارد. جهان قاموس و قانونی دارد و علم به کشف و بازنمایی آن می‌پردازد. در دوران مدرن، فوکو اپیستمه‌ی انسان را شناسایی می‌کند. در اینجا انسان هم ابژه دانش و هم سوژه دانش می‌شود.

سپس، مخصوصاً در کتاب «دیرینه‌شناسی دانش» و در دوره کوتاهی، فوکو از آرشیو استفاده می‌کند. آرشیو مجموعه ردپاهای مادی بجا مانده از یک دوره تاریخی یا فرهنگ است. با بررسی این ردپاها می‌توان امور متقدم تاریخی یک دوره را شناخت و اگر به دنبال تحلیل علم هستیم اپیستمه‌ی یک دوره را شناخت. آرشیو منفعل نیست بلکه فعال و کنترل‌گر است (فوکو، ۱۹۷۰). به عبارت دیگر رابطه‌ی فعالی میان آرشیو، گزاره‌ها و صورت‌بندی گفتمانی وجود دارد.

در تبارشناسی، فوکو از این دو عبور کرده و سامانه را برجسته می‌کند. سامانه عبارت از کلیت روابطی است که رویه‌های گفتمانی را در یک زمان مشخص به اتحاد در می‌آورد (فوکو، ۱۹۶۹). سامانه بر خلاف اپیستمه و آرشیو هم ترکیبی از برخی عناصر نامتجانس (گفتمان‌ها، نهادها، قوانین، اخلاقیات، «به بیان خلاصه، به زبان آمده و نیامده») است و هم «ماهیت ربط» بین آنهاست که توسط پژوهشگر قابل شناسایی است. بعلاوه، و نکته بسیار مهم، سامانه کارکرد پاسخگویی به یک «نیاز عاجل» در یک لحظه تاریخی خاص را دارد (فوکو، ۱۹۸۰: ۱۹۵). یک الزام وجود دارد که بطور استراتژیک اما مبتنی بر حوادث^۱ موجب توسعه و هدایت گفتمان می‌شود. در واقع اینجا جایی است که فوکو پدیده‌های فراگفتمانی را هم تاریخمند می‌سازد. تاریخمندی سامانه نه فقط به معنای آن است که در یک دوره تاریخی (و فراتاریخی^۲) حضور داشته، بلکه بدان معنا نیز هست که در لحظه مشخصی از تاریخ و در واقعیت انضمامی یک نیاز بوجود آمده است و آن نیاز نقطه آغاز شکل‌گیری و در ادامه بسط سامانه است.

سامانه شامل اپیستمه هم می‌شود در حالیکه اپیستمه خود یک سامانه گفتمانی است. اما فوکو سامانه را در معنای خاص و مورد محور بکار می‌برد. مثلاً او بجای آنکه از سامانه در دوران مدرن سخن بگوید، از سامانه‌ی سکشوالیته^۳ سخن می‌گوید. در دوران مدرن (یا هر دوران دیگری) می‌توان همزمان سامانه‌های متعددی را شناسایی کرد. همچنین سامانه می‌تواند حیات طولانی‌تری نسبت به اپیستمه داشته باشد. سامانه‌ها گران‌جان و دیر پا هستند. فراموش نکنیم

1. contingently

2. transhistorical

3. sexuality

اپیستمه شکل واحد و عام در یک دوره تاریخی بود. که این برای فوکوی تکینه‌ساز، رخداد گرا و گسست‌نگر می‌توانست انتقاد برانگیز باشد.

این نشان می‌دهد که فوکو ظاهراً دیگر علاقه‌ای به مفهوم شبه عامی مانند اپیستمه ندارد. دلیل آن را می‌توان در عبور از دیسپلین‌های رسمی به رویه‌های اجتماعی، و از بررسی گفتمان به مثابه «تک عکس» به بررسی «بعد فرایندی شبکه گفتمان» (کندال و ویکام، ۱۹۹۹ : ۳۱-۳۰) سراغ گرفت. یک نتیجه این عبور آن است که اگر فوکو در دیرینه‌شناسی‌هایش با گفتمانی، که تولیدکننده استراتژی‌هایی در درون خود بود، سروکار داشت، اکنون با گفتمان‌هایی روبه‌روست که در درون استراتژی‌های بزرگ‌تری تولید می‌شوند.

برای مثال، در مورد سکشوالیته، به‌عنوان یک سامانه، چهار استراتژی وجود دارد که برای گسترش سامانه سکشوالیته بکار می‌روند. گفتمان‌ها می‌توانند درون این استراتژی‌ها نقش فعال یا ساکتی داشته باشند. آنها جای‌شان را تغییر می‌دهند و نقش‌های متفاوتی ایفا می‌کنند. حتی جایجایی گفتمان و عناصر غیر گفتمانی مرسوم است. نکته قابل توجه رابطه بین این گفتمان‌ها و یک استراتژی است:

« ما نباید جهان گفتمان را به گونه‌ای تصور کنیم که {گویی گفتمان‌ها} به گفتمان پذیرفته شده و گفتمان طرد شده تقسیم شده‌اند؛ بلکه باید به‌عنوان کثرت عناصر گفتمانی {در نظر داشت} که می‌توانند در استراتژی‌های مختلف به ایفای نقش بپردازند. این توزیع {عناصر گفتمانی} است که ما باید بازسازی کنیم ... گفتمان‌ها عناصر تاکتیکی بلوک‌های عرصه رابطه قوا هستند؛ گفتمان‌های مختلف و حتی متضادی می‌توانند در درون یک استراتژی وجود داشته باشند» (فوکو، ۱۹۹۰ : ۱۰۰ و ۱۰۲) - تاکید از من است.

فوکو در این عبور از دیرینه‌شناسی به تبارشناسی در واقع از گفتمان مرکزیت‌زدایی می‌کند و مساله اولویت عناصر گفتمانی بر غیرگفتمانی را به گونه دیگری فرموله می‌نماید (فوکو، ۱۹۸۰، فرکلاف، ۱۹۹۳، مکنی، ۲۰۰۵). بعلاوه، او چشم‌اندازش را وسیع‌تر می‌کند که در آن دیگر اینکه چه کسی پیروز می‌شود یا شکست می‌خورد، چه کسی دست بالا دارد یا چه کسی محکوم می‌شود اهمیت ندارد، بلکه آنچه اهمیت دارد خود «نبرد»^۱ حقیقت‌هاست^۲ (فوکو، ۱۹۸۰ : ۲۰۹). فوکوی تبارشناس باید چنین موضعی می‌گرفت.

1. battle

۲. اینجا فوکو به نقد فوکوی «نظم گفتمان» هم می‌پردازد و از خام‌اندیشی خود درباره ماهیت صرفاً طردکننده، سرکوب‌گر و مانع‌شونده قدرت (کمیاب‌سازی گفتمان) می‌گوید. او اکنون قدرت را نه صرفاً در سیمای منفی بلکه مولد می‌داند.

این موضع بیانگر ماهیت موقعیت غیر هنجارین و ضد ارزش گذارانه^۱ فوکوی تبارشناس است. او وقتی صحنه نبرد گفتمان‌ها را بررسی می‌کند مدعی نیست که یک طرف این نبرد محق، درست یا خوب است و طرف دیگر نادرست و شریر. فوکو «به انتخاب‌های دیگران حمله نمی‌کند، بلکه به عقلانیت‌هایی که آنها {برای توجیه} به انتخاب‌هایشان می‌چسبانند می‌تازد» (وین، ۱۹۹۳: ۶). برای مثال وقتی گفتمان جنون را بررسی می‌کند، و سعی دارد که نشان دهد جنون یک ایزه روانپزشکی است، بدنبال آن نیست که بگوید روانپزشکی دروغ می‌گوید و یا ایزه جدیدی خلق کرده که از ایزه اصلی متفاوت است. او حتی ادعا نمی‌کند جنون دیگری وجود دارد که پنهان مانده است. بلکه فوکوی تبارشناس درصدد است نشان دهد چگونه ایزه‌ها برساخته می‌شوند، حال آنکه در بسیاری مواقع ادعای جهانشمول و ازلی بودن دارند.

قدرت/دانش (دانش/قدرت) در گفتمان

زین پس رابطه بین قدرت/دانش و گفتمان به مساله محوری فوکو تبدیل می‌شود. در واقع، این مثلث قدرت/دانش/گفتمان تم اصلی روش‌شناسی فوکو است که طی آن آنها به‌عنوان مفاهیم میانجی بین سطح خرد (مانند کنش‌های افراد) و سطح کلان (مانند سامانه‌ها) عمل می‌کنند. با نظر داشت توصیف قواعد گفتمانی، که مولد گزاره‌ها هستند و همزمان در گزاره‌ها ساکن‌اند، اکنون قدرت دارای این ویژگی دوگانه است؛ قدرت مولد «فرد»^۲ است و همزمان فرد حمال^۳ قدرت است (فوکو، ۱۹۸۰). قدرت تنها زمانی وجود خواهد داشت که فرد دست به کنش بزند. بیاد بیاوریم در دیرینه‌شناسی، قواعد، بطور مشابه، تا زمانی که گزاره‌ها ظهور می‌کنند و بکار برده می‌شوند وجود خواهند داشت. اگر ما رابطه قدرت با دانش را به این نکته اضافه کنیم، خواهیم دید که گفتمان در معنا و هیبت جدیدی ظهور می‌کند. گفتمان زهدان و محلی است که در آن قدرت و دانش به یکدیگر می‌پیوندند. قدرت مولد است و «امر واقعی»^۴ را تولید می‌کند؛ قدرت قلمروهای ایزه‌ها و تشریفات حقیقت را تولید می‌کند» (همان: ۹۱). اما این قدرت نمی‌تواند بدون نوعی «اقتصاد گفتمان‌های حقیقت» (همان: ۹۳) اعمال شود. این حقیقت تا حدودی بخشی از آن دانش (و نه ایدیولوژی) است که در مثلث پیش‌گفته ایفای نقش می‌کند. بنابراین، فوکو می‌گوید که، ما باید «تحلیل خود از قدرت را بر مبنای مطالعه تکنیک‌ها و تاکتیک‌های سلطه قرار دهیم» (همان: ۱۰۲). این تکنیک‌ها و تاکتیک‌ها هم

-
1. anti-valorisation
 2. individual
 3. vehicle
 4. the real

تأثیرات و هم سبب رابطه بین قدرت و دانش (دانش و قدرت) هستند. با این حال، گفتمان دارای رابطه یک طرفه و دایمی با قدرت (و دانش) نیست. گفتمان برای همیشه «در خدمت قدرت یا بر پا خواسته علیه قدرت نیست»؛ بلکه این رابطه پیچیده تر است. گفتمان مولد قدرت است و راه را برای گسترش آن باز می کند، اما همچنین، بطور متقابل، گاهی آن را «تضعیف و افشاء می کند». در نتیجه، و نکته مهم روش شناختی آنکه، گفتمان ها باید در دو روش مختلف تحلیل شوند: از یک سو از بعد «توانایی تولیدی^۱ تاکتیکی»، یعنی رابطه دوگانه قدرت/دانشی که در درون گفتمان عمل می کند، و از سوی دیگر، از بعد «یکپارچگی استراتژیک»، یعنی آن همگرایی و واگرایی های میان نیروهای مختلف که مستلزم بکار افتادن گفتمان است (فوکو، ۱۹۹۰: ۱۰۱ و ۱۰۲). برای مثال گفتمان جنون در یک سو روابط قدرت/دانش (محبوس کردن مجنون به تشخیص پزشک توسط دادگاه) خاص خود را بر می سازد که باید تحلیل شود، و در سوی دیگر، گزاره های مختلف در آن به گونه ای نظم می گیرند که عناصر پراکنده و نامتجانس (فرد بی خرد، روانپزشک، قاضی، بیمارستان و ...) ذیل یک کلیت یکپارچه قرار می گیرند.

این نکته فوکو را به ایده زیست-قدرت^۲ رهنمون می سازد. زیست-قدرت عبارت از نیروی بهنجارساز جامعه مدرن (هم امر فردی و هم امر اجتماعی) است. پس از آن، فوکو اصطلاح جدیدی را معرفی می کند: حکمرانی^۳. او با این اصطلاح جدید یک بعد فردی به نظریه اش می افزاید که بواسطه آن بتواند درباره «آزادی فردی» و ایده مقاومت^۴ در برابر قدرت فکر کند (فوکو، ۱۹۸۳؛ مکنی، ۲۰۰۵: ۱۲۸). کردار افراد بر روی کردارهای خود و دیگران ایده محوری این اصطلاح جدید است.

فوکو، در اواخر حیاتش، مدعی است که حوزه مطالعاتی عام او «بازی های حقیقت»^۵ بوده است که به «تکنولوژی های» که موجودات انسانی برای فهم خودشان بکار می بردند» مربوطند: تکنولوژی های تولید، تکنولوژی های نظامات نشانه ای، تکنولوژی های قدرت و تکنولوژی های خود^۶ (به مثابه فرد اندیشه گر). گرچه این تکنولوژی ها جدا از هم نیستند، فوکو دو تکنولوژی آخری را مهم ترین دغدغه خود می داند (فوکو، ۱۹۸۸: ۱۸). بنابراین، طبق دیدگاه فوکو، سه

-
1. productivity
 2. bio-power
 3. governmentality
 4. resistance
 5. truth games
 6. the self

حوزه ممکن برای پژوهش تبارشناختی وجود دارد:

« نخست، هستی‌شناسی تاریخی^۱ خودمان در رابطه با حقیقت که از طریق آن ما خود را به‌عنوان سوژه‌های دانش برمی‌سازیم؛ دوم، هستی‌شناسی تاریخی خودمان در رابطه با عرصه قدرت که از طریق آن ما خود را سوژه‌هایی که بر دیگران اثر می‌گذارند برمی‌سازیم؛ سوم، هستی‌شناسی تاریخی خودمان در رابطه اخلاقیات که بدان طریق ما خود را به‌عنوان عاملان اخلاقی برمی‌سازیم» (فوکو، ۱۹۸۶: ۳۵۱).

برای مثال فوکو در «نظم اشیاء» به حوزه سوژه‌های دانش، در «مراقبت و تنبیه» به حوزه سوژه‌های اثرگذار بر دیگری و در «تاریخ جنسیت» به حوزه سوژه‌های اخلاقی می‌پردازد.

تحلیل گفتمان فوکویی

جدا کردن نظریه و روش در کارهای فوکو دشوار است. آنچه تاکنون آمد در قامت نظریه بود، ولی چنانکه دیدیم عناصر روش‌شناختی از نظریه جدا نبودند. فوکو در دیرینه‌شناسی و تبارشناسی در معنای عام در حال انجام تحلیل گفتمان است. کلمه انگلیسی Analysis به معنای جدا کردن اجزای یک کلیت و تحلیل آن است. به همین دلیل در تحلیل گفتمان همواره مقصود آن است که عناصر (نامتجانس ولی به هم متصل) این کلیت یکپارچه را تجزیه می‌کنیم و سپس به تحلیل آن می‌پردازیم. فوکو گفتمان را از طریق تقسیم درونی آن بر چهار عنصر محوری و بطور تاریخی (البته تاریخ افقی و نه عمودی) ارتباط دادن آن به دیگر گفتمان‌ها و عناصر غیر گفتمانی تجزیه و تحلیل می‌کند.

قواعد گفتمانی معیارهای شناخت آن چهار عنصر هستند. با این حال، پژوهشگر بدنال تحقیق حول «قوانین برسازی گفتمان {نیست}... بلکه {بدنبال} شرایط وجود آن است» (فوکو، ۱۹۹۱a: ۶۰) افزوده از من است. یعنی گفتمان یک رویه پیش‌رونده است و بنابراین عناصر آن باید بطور پیش‌رونده مورد پژوهش قرار گیرد. به همین دلیل فوکو هرگاه از گفتمان استفاده می‌کند مقصودش صورت‌بندی (و دگرگونی لاینقطع) گفتمانی است. بعلاوه، فوکو با قرار دادن این موضوع ذیل تمایل وسیعش به «منفردسازی^۲ گفتمان» (همان: ۵۴) و «رخدادی‌سازی^۳» حرکت تاریخ (همان: ۷۷)، همه گفتمان‌ها، و در نتیجه همه بخش‌های جامعه و تاریخ، را «به عنوان مقبره^۴» در نظر می‌گیرد که در «همان ترکیب اساسی^۱ {هیبت قابل مشاهده} خود

1. historical ontology

2. individualization

3. eventalization

4. monument

توصیف می‌شود» (همان: ۶۱ - افزوده از من است). برای توصیف این رخداد، باید فرایندهای صورت‌بندی گفتمانی را، دگرگونی‌های گفتمان و یکپارچگی^۲ گفتمان را پژوهید. برای این کار، آنچه اهمیت دارد تحلیل یک گفتمان در سیمای بیرونی آن است و نه کوشش برای شناخت معنای عمیق و پنهان.

ظهور گفتمان نکته مهمی است. این ظهور را نباید به‌عنوان مرحله نهایی از یک تحول بطنی و یا لحظه محتوم و غیر قابل اجتناب تاریخی در نظر گرفت، بلکه این ظهور عبارت از «مدخل {ورود} نیروها»^۳ و یا فضایی است که به‌عنوان شرط ظهور عمل می‌کند. این نیروها می‌توانند رقیب یا رفقای قدیمی باشند، اما وقتی گفتمان ظهور می‌کند نشان‌گر آن است که نیروهای رقابت‌گر دیگر به «یک فضای مشترک» متعلق نیستند. با این حال، هیچ کس مسوول این ظهور نیست، این ظهور یک رخداد مبتنی بر سوژه نیست، بلکه فضایی است که محصول «شکافها»^۴ است (فوکو، ۱۹۸۶: ۸۵-۸۴). گفتمان‌ها نیت‌مند ولی بی‌فاعل هستند. فاعل گفتمان‌ساز توهمی بیش نیست. کنشگران (مدیران، برنامه‌ریزان و بطور کلی فرادستان قدرت) سیاست‌گذاری می‌کنند، اهداف را ترسیم می‌کنند، امکانات را بسیج می‌کنند، برنامه‌ها را اجرا می‌کنند اما دست آخر این پیامدهای ناخواسته و اندیشه‌نشده هستند که ظهور می‌کنند. بدین ترتیب است که نیت‌ها در گفتمان‌ها دخالت دارند ولی فاعل در کشاکش رخدادها حذف می‌شود.

پیش از آنکه یک گفتمان ظهور کند، گروه‌های نامتجانسی وجود دارند که در گفتمان‌های مختلف فعالیت می‌کنند. گرچه این گفتمان‌ها کلیت‌های واحدی ساخته و عناصر درون گفتمانی را در درون خود تولید کرده‌اند، این کلیت‌ها تثبیت‌یافته و تثبیت‌پذیر نیستند و در برابر تأثیرات فرایندهای صورت‌بندی و دگرگونی گفتمانی آسیب‌پذیر هستند و دیگر گفتمان‌ها و عناصر غیر گفتمانی بر روی آنها اثر می‌گذارند. بنابراین، گفتمان یک رویه ساخت‌بخشی است ولی قادر به تثبیت دایمی این ساخت و حذف شکاف‌ها و درزهای میان گفتمان‌ها نیست. یک گفتمان جدید بین این شکاف‌ها و درزها، و حوزه‌های نامتعیین و یا به سیطره درنیامده (توسط گفتمان‌های موجود) ظهور می‌کند.

تحلیل گفتمان فوکو ضرورتاً تحلیل تاریخی است که در آن او رد پای رخداد‌های امروزی را در گذشته‌ی تاریخ می‌جوید. بجای بازسازی تاریخ با فهم امروزی، فوکو به فهم امروز از طریق

1. intrinsic
2. coherence
3. entry of forces
4. interstices

تاریخ می‌پردازد. در حالیکه او جستجو برای یافتن ریشه رخدادها را بطور نامشروط رد می‌کند، به «نوشتن تاریخ اکنون»^۱ علاقه‌مند است (فوکو، ۱۹۹۱b : ۳۱). یعنی تبارشناسی ضرورتاً باید نوعی تحلیل گفتمان تاریخی باشد. می‌شود یک گفتمان را از طریق شناخت قواعد و محصولات بیرونی آن تحلیل کرد؛ با این حال، این هم مهم است که این قواعد و شرایط ظهور و وجود گفتمان را در پیشینه تاریخی آن قرار داد تا فرایندهای چند شکلی که پیش از ظهور این گفتمان فعال بودند را شناسایی نمود.

در تحلیل گفتمان فوکویی باید توجه کرد که لازم است چهار فعالیت مختلف انجام شود:

- ۱- شناخت قواعد صورتبندی و در نتیجه محصولات گفتمان (ظهور گفتمان)
- ۲- شناخت ماهیت متغیر و دگرگونی‌های گفتمان (گسست‌ها)
- ۳- شناخت روابط بین گفتمان و غیر گفتمانی (محدودیت‌ها، حذف‌ها، غیبت‌ها و پیوستگی گفتمان)
- ۴- ردیابی شرایط وجود گفتمان در گذشته تا استراتژی‌ها و سامانه‌ای که در درون آن این گفتمان فعالیت می‌کند.

یک مثال عملی (۱)

«تاریخ جنسیت» جلد اول

کتاب تاریخ جنسیت فوکو نتیجه پژوهش تبارشناختی فوکو درباره سکسوالیته است. ببینیم فوکو در این کتاب چه می‌کند؟ فوکو در بخش اول طرح مساله می‌کند. در این طرح مساله بخوبی مشاهده می‌کنیم که ابتدا یک موضوع پذیرفته شده را به پرسش کشیده یا پرابلماتیز می‌کند. او تاریخ سخن‌گویی و سکوت در برابر سکس را به چالش می‌کشد و از این طریق ظهور این گفتمان را بررسی می‌نماید. در بخش دوم، فرضیه سرکوب را رد می‌کند. مطابق این فرضیه در جامعه غربی سخن‌گفتن از سکس طی دو قرن اخیر سرکوب شده است و کسانی که از سکس سخن می‌گویند حق‌طلبانی هستند که قدرت سرکوبگر را به چالش می‌کشند تا پرده از رخسار گوهر حقیقت بردارند. در خلال رد فرضیه سرکوب، فوکو دگرگونی گفتمان و گسست‌ها را مرور می‌کند. در بخش سوم به چگونه پیوند دانش/قدرت در درون گفتمان و تولید حقیقت می‌پردازد. اینکه بر خلاف تصور، چقدر سخن‌گفتن از سکس رواج داشته و چگونه نظامات جدیدی را ایجاد کرده است. در بخش چهارم ضربه نهایی را می‌زند و تحلیل گفتمانی خود را ذیل مفهوم کلان‌تر سامانه قرار می‌دهد. در اینجا استراتژی‌های مختلفی، که طی دوره‌ای که

گمان می‌رفت سکس سرکوب شده است، را معرفی می‌کند که به انتشار سکسوالیته پرداخته‌اند.

یک مثال عملی (۲)

طرح پژوهشی فرضی: تحلیل «گفتمان فتنه ۸۸»

موضوعاتی که فوکو برای پژوهش‌های خود بر می‌گزید، موضوعات کلان و فراتاریخی بودند. بر خلاف فوکو، سعی می‌کنم در اینجا یک موضوع خرد را بررسی کنم تا توضیح ملموس‌تر و عملی‌تری از درک خود درباره پژوهش تبارشناختی ارائه کنم (به یاد بیاوریم که روش تحلیل گفتمان فوکویی از طریق بررسی مولفه‌های نظری فوکو و درک شخصی پژوهشگر بدست می‌آید).

برای تحلیل ابتدا نگاه می‌کنم چگونه و چه کسانی درباره رخداد‌های سال ۱۳۸۸ سخن می‌گویند. بدیهی است سخن‌های بی‌شماری درباره این اعتراضات بیان شده است. من در تحلیل خود تنها سخنانی را بررسی می‌کنم که «جدی گرفته می‌شوند». جدی گرفته شدن به معنای آن است که این سخنان به رفتار مشخصی منتهی شوند. ممکن است افراد بی‌شماری از وجود مکانیزم‌های نادرست در انتخابات سخن بگویند، اما در نهایت آنچه به عمل در آمد، عدم موفقیت معترضین در تغییر نتایج انتخابات بود. در سخن جدی، این اعتراضات به مثابه «فتنه» یا «کودتای انتخاباتی» یا «رفتار ضد نظام» تلقی شد. بنابراین در این گفتمان ابژه «فتنه» خلق گردید.

چه کسانی درباره «فتنه» سخن می‌گویند؟ موقعیت سوژگی این گفتمان در اختیار نخبگان قدرت، کارشناسان امنیتی، قضایی و سیاسی قرار داشت. افراد زیادی در وبلاگ‌ها، شبکه‌های ماهواره‌ای، گفتگوهای خانوادگی، بیانیه‌ها و ... درباره این اعتراضات سخن گفتند. اما هیچ کدام از آنها مسموم نبود. حتی اگر نماینده مجلس شورا باشید و درباره این رخدادها خارج از مفاهیم این گفتمان سخن بگویید، گفتار شما از آنجا که مطابق با اصول صدق و کذب این گفتمان نیست فاقد اهمیت است. این سخنان به گوش افراد جامعه می‌رسید، گاهی حتی در تریبون‌های رسمی هم بیان می‌شد ولی از آنجا که جدی گرفته نمی‌شد به هیچ رویه اجتماعی درون جامعه منتهی نمی‌گشت.

برای این گفتمان می‌توان مفاهیم و استراتژی هم بازشناسی نمود. مفاهیمی مانند ستون پنجم، نفوذی، غریزه، غافل، ضد انقلاب و ... را می‌توان بازشناسی کرد. استراتژی‌های این گفتمان هم مختلف بود. مثلاً یکی از استراتژی‌ها را می‌توان «بصیرت» نامید. ذیل برخورداری یا عدم برخورداری از بصیرت، گفته‌ها معنادار یا بی‌معنا، و درست و غلط تلقی می‌گشت.

آیا «گفتمان فتنه» یکبار برای همیشه ظهور کرد و تثبیت شد؟ در بررسی این گفتمان خواهیم

دید که ما با یک شیوه ثابت سخن‌گویی مواجه نیستیم. برای مثال در ماه‌های اولیه نحوه نام بردن از افراد معترض به گونه‌ای بود و در ماه‌های بعدی به گونه دیگر. هر چه زمان می‌گذشت مفاهیم جدیدی خلق می‌شد و برخی مفاهیم پیشین محو می‌گشت. مثلاً ابتدا از «کودتای انتخاباتی» سخن می‌رفت سپس مفهوم بزرگ‌تر «فتنه» مطرح گشت.

در ادامه‌ی تحلیل باید بررسی کنیم که این گفتمان درباره چه چیز یا چیزهایی سکوت می‌کند. برای مثال این گفتمان همواره درباره «ظلم» معترضین به کشور سخن می‌گوید ولی هیچ سخنی از نحوه مواجهه با اعتراضات به میان نمی‌آورد. یا این گفتمان هرگاه درباره اعتراضات سخن می‌گوید به برخی اصول قانون اساسی اشاره می‌کند ولی درباره برخی اصول سکوت در پیش می‌گیرد. در تحلیل گفتمان باید بررسی کنیم درباره چه چیزی سکوت می‌شود و این سکوت و غیبت موجب تقویت (تضعیف) کدام نیروهای اجتماعی، ابعاد پدیده‌ای و یا هر موضوع دیگری می‌شود. یعنی پیامد این سکوت چیست؟

همچنین بررسی می‌کنیم گفتمان چگونه کمیاب‌سازی می‌شود. برای مثال کارشناسان سیاسی ممکن است در برابر پرسش دیگران عنوان کنند «شما خبر ندارید دشمن چگونه به حمایت از این اعتراضات پرداخته و چه اهدافی داشته است.» بدین ترتیب آنها سخن گفتن جدی حول این رخدادها را از دسترس شما دور می‌کنند. بعلاوه، چه کسانی و ابعادی از دسترسی به سخن و بیان سخن محروم می‌شوند؟ چه نوع سخنانی مطرود و مستوجب مجازات است؟ در مقابل، چه نوع سخنانی تشویق و ترغیب می‌شوند؟ افراد چگونه وادار به سخن گفتن (اعلام موضع) ذیل ارزش‌های گفتمان می‌شوند؟

ممکن است شما به‌عنوان پژوهشگری در حال مطالعه این رخدادها باشید که در زمان اعتراضات عضو معترضین بوده باشید. علاوه بر اصل بی‌طرفی پژوهشگر که شما را وادار می‌کند فارغ از قضاوت‌های شخصی به پژوهش بپردازید، به‌عنوان تبارشناس یا تحلیل‌گر گفتمان نیز شما موظفید نسبت به آنچه گفته می‌شود بی‌طرف بمانید. حتی پژوهشگر گفتمانی حق ندارد درباره معنادار یا بی‌معنا بودن گفته‌ها نظر دهد. آنچه گفته می‌شود به صرف آنکه از جایگاه سخن گفته می‌شود باید مورد توجه قرار گیرد. پژوهشگر گفتمان حتی نسبت به «قلب واقعیت» هم سکوت می‌کند. چراکه واقعیت آن است که در گفتمان ساخته می‌شود.

برای مثال شما در اعتراضات شاهد بوده‌اید که معترضین به گونه‌ای متفاوت از آنچه در این گفتمان به زبان می‌آید رفتار می‌کردند. شما نمی‌توانید مدعی آن باشید که این گفتمان در حال قلب واقعیت است. چرا که گفتمان خالق واقعیت و مولد آن است.

پس رفتارهای واقعی (انضمامی) افراد در آن روزها چه می‌شود؟ رخدادها تا زمانی که درباره آنها سخن گفته نشود وجود ندارند. کلمه «وجود» در جمله قبل (یا به بیان فوکو there is) نقطه

تفارق تحلیل گفتمانی از سایر تحلیل‌هاست. وقتی از فقدان یا وجود نداشتن می‌گوییم یعنی آنها در معرفت رسمی و دانش روزمره ما شکل نگرفته‌اند و یا حمایت لازم برای شکل‌گیری را نداشته‌اند. برای توضیح بیشتر لازم است درباره دو کلمه فرانسوی در اینجا توضیح دهیم. *savoir* و *connaissance* دو کلمه فرانسوی هستند که هر دو به دانش و معرفت مربوطند. فوکو در کارهای تبارشناختی خود به دومی چندان نمی‌پردازد و آنچه مقصود اوست و در انگلیسی به *knowledge* ترجمه شده و در فارسی از معادل دانش یا معرفت برای آن استفاده می‌کنیم *savoir* است. *savoir* به معنای مجموعه عوامل علمی، فرهنگی، مذهبی، ایدئولوژیک، اخلاقی، مادی، اقتصادی، نهادین و ... است که از دانش و معرفت خاصی حمایت می‌کند و ملازم آن است. اما *connaissance* به معنای محتوای دانش و آموخته‌های درونی آن است که در پژوهش‌های دیرینه‌شناختی فوکو موضوعیت داشت. برای مثال مصرف آنتی‌بیوتیک برای درمان بیماری‌های عفونی تجویز می‌شود. این در علم پزشکی *connaissance* است. اما مجموعه عواملی که علم پزشکی را حمایت می‌کنند و بر جایگاه آن در جامعه تاکید می‌کنند *savoir* هستند، بطوری که ما بعد از بیماری بلافاصله و بدون تامل تصمیم به مراجعه به پزشک و پیروی از دستورات درمانی او می‌کنیم. وقتی از وجود یا *there is* سخن می‌گوییم مقصود همین بعد مربوط به حمایت‌های عناصر کثیر از وجود یک معرفت خاص است.

درباره رخدادهای مورد بحث امکان ظهور انواعی از گفتمان‌ها وجود دارد (بعد ساختارگرایی)، مثلاً درباره اعتراضات ۸۸ کشوری از گفتمان‌ها می‌توانست ظهور کند، اما در چشم‌انداز پس‌ساختارگرایی فوکو، این کثیر احتمالات هیچ اهمیتی ندارد، بلکه مساله اصلی آن است که چگونه «گفتمان فتنه»، «...» و فقط این گفتمان نه آلترناتیوهای گفتمانی دیگر، توانست در جامعه ایرانی رواج یابد و به رویه‌های اجتماعی تبدیل شود.

درباره این رخداد و هر رخداد دیگری همزمان گفتمان‌های دیگری تلاش می‌کنند ظهور کنند. اما روابط گفتمانی همانند عرصه نبردی خونین در ظهور یا عدم ظهور این گفتمان‌ها در تلاشند. فراتر از آن، سامانه‌ها را نباید فراموش کرد. برای مثال ظهور «گفتمان فتنه» بطور وسیعی مدیون سامانه‌ای است که از آن با نام «سامانه فرد ایرانی» یاد می‌کنم. این سامانه، که موضوع پژوهش دیگری است، در برهه خاصی از تاریخ معاصر ایران در قرن ششمی قبل و در تغییر روابط قدرت جامعه ایرانی و در پاسخ به نیاز خاص فردهای ساکن در این جغرافیا ظهور کرد. در روابط قدرت قبلی، نظم زندگی بر مبنای قدرت استبدادی شکل گرفته بود، ولی در قرن سیزدهم ششمی نظم جدیدی بوجود آمد که محصول روابط قدرت جدید مبتنی بر پیوند استبداد و استعمار بود. این سامانه نسبتاً نوپا ولی گران‌جان در دوره قاجار، عصر مشروطه، زمانه رضاشاهی و پهلوی، و دوره جمهوری اسلامی تداوم داشته و گفتمان‌های جامعه ایرانی را، حتی

گاهی بطور متضاد، مدیریت می‌کرده و می‌نماید.

بنابراین در تحلیل ظهور «گفتمان فتنه» باید کمی عقب‌تر برویم. برای مثال نگاه کنیم مفهوم «دشمن بیرونی که قصد نابودی ما را دارد» چگونه در جامعه ایرانی نهادینه شده است. پهلوی‌ها با خریدهای نظامی و جمهوری اسلامی با تقویت نیروهای نظامی (و گفتار رسمی رهبران) به این مفهوم (که یک ترومای تاریخی است) پاسخ می‌دهند. در این شرایط، گفتمانی که نتواند حدود و مرزهای خود را با «بیگانه متخاصم» روشن نماید و قادر به ارایه تصویری از خود نباشد که نشان دهد نسبت به چنان تهدیدی هوشیار است، امکان ظهور نخواهد یافت. در اینجا نیز نباید دنبال «حقیقت» پنهان بود. اینکه آیا چنین دشمنی وجود دارد یا نه برای تحلیل‌گر گفتمان فاقد اهمیت است. بلکه آنچه اهمیت دارد آن است که چگونه چنین ترومایی بوجود آمده است.

در اینجا و به فراخور این مثال به مفهوم نظری سامانه باز می‌گردیم. همانگونه که فوکو تاکید دارد در سامانه‌ها نمی‌توان جهانی یافت که در آن یک گفتمان سرکوب می‌شود و گفتمان دیگری هژمونی می‌یابد. بلکه عناصر گفتمانی دایما حضور دارند، گاهی سکوت می‌کنند و گاهی بکار می‌آیند. گاهی نقش حمایت و گاهی نقش تضاد بر عهده می‌گیرند. در اعتراضات ۸۸ مطابق «گفتمان فتنه»، «معترضین وابسته به غرب معرفی می‌شدند، گران‌جانی سامانه پیش‌گفته آنجا بیشتر عیان می‌شود که معترضین نیز حریف خود را وابسته به روسیه و شرق معرفی می‌کردند. با این مثال چگونگی حضور عناصر گفتمانی و جابجایی رنگ‌ها و نقش‌ها بخوبی مشاهده می‌شود.

برخی مشکلات بکارگیری تحلیل گفتمان فوکویی

بنظر می‌رسد برخی مشکلات در بکارگیری روش فوکو وجود دارد. نخست آنکه فوکو یک تبارشناس با روش خاصی از تحلیل گفتمان است. در حالی که طرفداران جدید تحلیل گفتمان بر چگونگی تحلیل گفتمان در یک متن واقعی به‌عنوان یک هستار تمرکز می‌کنند، و از این طریق آنها تلاش می‌کنند تا دیسپلین (رشته آکادمیک) جدیدی را معرفی کنند و بسط دهند (برای نمونه: فوکو، ۱۹۹۳)، فوکو علاقه‌ای به تحلیل گفتمان به‌عنوان یک روش خاص انجام پژوهش در علوم انسانی موجود ندارد. به بیان دیگر، اعتبار^۱ کارهای فوکو نه مبتنی بر روش انجام تحلیل گفتمان بلکه بر مبنای خود گفتمان است. پس پژوهشگری که قصد پیگیری روش او را دارد وظیفه دشواری برای خود تعریف کرده است. برای مثال، فوکو صبورانه توضیح

می‌دهد که چگونه قواعد صورت‌بندی را می‌شناسد، چطور صورت‌بندی ابژه‌ها و موارد مشابه را در یک متن مشخص تحلیل می‌کند، اما او یافته‌ها را بطریق دیگری توصیف می‌کند. همانگونه که فرکلاف اشاره کرده (۱۹۹۳: ۵۶)، فوکو داده‌های گفتمانی واقعی را تحلیل نمی‌کند، یا بهتر است اینگونه بگوییم که متون واقعی که او تحلیل می‌کند در کارهایش غایب‌اند.

دیگر (به ظاهر) مشکل بکارگیری تحلیل تبارشناختی فوکویی خود ماهیت تبارشناسی فوکویی است. تبارشناسی ضد علم است و سعی در برهم زدن بازی ادعای جهانشمولی علوم دارد، حال آنکه بعد از این تهاجم، تبارشناسی هیچ جایگزینی برای آنها ارائه نمی‌دهد (هوک، ۲۰۰۵؛ اسمارت، ۱۹۸۳: ۹۵). تبارشناسی اساساً انتقادی است و هدف اصلی آن نشان‌دادن این است که ارزش‌ها و حقایق بدیهی انگاشته‌شده‌ی موجود را می‌توان به پرسش کشید. انتقادی است چراکه مشغول «وارسی خستگی‌ناپذیر آنچه مسلم، ضروری، طبیعی و بی‌طرف انگاشته شده» است (دین، ۱۹۹۷: ۲۰). بنابراین علوم اجتماعی مخصوصاً بخش‌های هنجارین آن نمی‌تواند به تبارشناسی به‌عنوان یک روش پژوهشی مراجعه کند. بدین ترتیب پژوهشگر باید از دامنه انتظارات خود از پژوهش آگاه باشد.

پژوهش تبارشناختی به رغم موضع شدید انتقادی خود ممکن است در نهایت به بی‌عملی و انفعال منتهی شود. پژوهشگر باید در پس ذهن خود همواره هوشیار باشد که پژوهش تبارشناختی به عدم قطعیت و احتیاط عملی منجر می‌شود. بنابراین از دل پژوهش تبارشناختی نمی‌توان برنامه سیاسی، ایدئولوژیک و تجویزی ارائه کرد. پژوهش تبارشناختی به ما از کاستی‌ها و فقدان‌ها می‌گوید. هر گامی ولو کوتاه برای فرا رفتن از این حدود عملاً گامی در برابر و ضد تبارشناختی است.

دشواری آخر، ولی بسیار مهم، نحوه اعتباریابی یک پژوهش تبارشناختی است. فوکو احتمالاً با چنین بحثی موافق نخواهد بود. پژوهشگر آزادی که فارغ از قید و بندهای نهادین یا مالی به انجام پژوهش می‌پردازد می‌تواند اعتبار پژوهش خود صرفاً در قضاوت خوانندگان خود بجوید. فوکو اساساً به ارزیابی دیسپلین‌های موجود و مخصوصاً علوم اجتماعی سیستماتیک و مستقر اعتنایی نداشت. آنچه فوکو را متقاعد می‌کرد که پژوهشش معتبر است قدرت اقناع‌گری پژوهش او بود، که این قدرت اقناع‌گری در کنجکاوی و استقبال عمومی و آکادمیک از تولیدات فکری او رخ می‌نمود. برای مثل کتاب ثقیل «نظم اشیاء» وقتی منتشر شد یکی از کتاب‌های پر فروش فرانسه‌ی نیمه قرن بیستم شد که عموماً نه توسط آکادمیسین‌ها بلکه توسط افراد غیرمتخصص جامعه مورد استقبال بود. اما برای پژوهشگری که در فضای دانشگاهی یا وضعیت پژوهشی مبتنی بر حمایت دولتی مبادرت به پژوهش تبارشناختی و تحلیل گفتمانی می‌پردازد، علاوه بر عموم شیوه‌هایی که در روش‌های پژوهش کیفی برای اعتبار پژوهش بکار می‌رود، و نیز رویه

مناسب پژوهش^۱ بطور عام، لازم است برخی موارد رعایت شود. تیلور (۲۰۰۱) از ضرورت برخورداری تحلیل گفتمان از ماهیت پراگماتیک سخن می‌گوید. مقصود از ماهیت پراگماتیک آن است که این پژوهش قادر باشد بنیانی برای پژوهش‌های بعدی مهیا کند. اما مشکل اصلی در تحلیل گفتمان ویژگی تفسیری پژوهش است. از کجا بدانیم تحلیل ما مبتنی بر تفسیر مناسب گفته‌ها است؟ تیلور به چند عامل اشاره می‌کند: اولاً صلاحیت پژوهشگر مهم است. برای مثال پژوهشگری که زبان عربی نمی‌داند برای تحلیل گفتمان گفتارهای عربی فاقد صلاحیت یا کم صلاحیت است. یا پژوهشگری که فاقد اطلاعات تاریخی است نمی‌تواند یک پژوهش تبارشناختی تاریخی انجام دهد. پس صلاحیت پژوهشگر می‌تواند یکی از عوامل موید اعتبار پژوهش باشد. بخش دیگری از مشکل را می‌توان با مشورت و ارزیابی تفسیر پژوهشگر توسط همکاران رفع کرد. پژوهشگر می‌تواند با ارائه یافته‌های خود به همکاران و یا حتی افراد جامعه هدف اعتبار یافته‌های خود را بسنجد. علاوه بر آن پژوهشگر می‌تواند با افزودن روش‌های پژوهشی دیگر و یا بکارگیری و تحلیل داده‌های متفاوت نسبت به میزان اعتبار پژوهش خود آگاه شود. با این حال نباید فراموش کرد پژوهش گفتمانی، همواره، یک پژوهش جدید و نو است، بنابراین پژوهشگر همواره باید دست به ابداعات جدیدی بزند که ماهیت پژوهش گفتمانی را حفظ نموده و از ته نشست آن در قالب یک روش پژوهشی تعمیم‌یافته و یا تثبیت‌شده جلوگیری نماید.

منابع

- Dean, M. (1997) *Critical and Effective History: Foucault's Methods and Historical Sociology*. London: Routledge.
- Dreyfus, H, L & Rabinow, P. (1983) *Michel Foucault: Beyond Structuralism and Hermeneutics*. Chicago: University of Chicago Press.
- Fairclough, N. (1993) *Discourse and Social Change*. Cambridge: Polity Press.
- Foucault, M. (1969) *The Archaeology of Knowledge*. London: Routledge.
- Foucault, M. (1970) *The Order of Things*. London: Routledge.
- Foucault, M. (1971) "Orders of Discourse". *Social Science Information* 10 (2), pp. 7-30.
- Foucault, M. (1980) *Power/Knowledge: Selected Interviews & Other Writings 1972-1977*. (ed by) C Gordon. New York: Pantheon.
- Foucault, M. (1983) *Afterword: the Subject and Power*. In Dreyfus, H and Rabinow, P, *Michel Foucault: Beyond Structuralism and Hermeneutics*, Brighton: Harvester Press; 206-226.
- Foucault, M. (1986) *The Foucault Reader*. (ed by) P. Rabinow. London: Penguin Books.
- Foucault, M. (1988) *Technologies of the Self*. (ed by) L H Martin, H Gutman and P H Hutton. Amherst: University of Massachusetts Press.
- Foucault, M. (1990) *History of Sexuality*, Introduction. London: Penguin.
- Foucault, M. (1991a) *The Foucault Effect: Studies in Governmentality*. (ed by) G Burchell, C Gordon, & P Miller, Hemel Hempstead: Harvester Wheatsheaf.
- Foucault, M. (1991b) *Discipline and Punish: the Birth of the Prison*. London: Penguin.
- Hook, D. (2005) "Genealogy, Discourse, 'Effective History': Foucault and the Work of Critique". *Qualitative Research in Psychology* 2(3), pp. 3-32.
- Kendall, G & Wickham, G. (1999) *Using Foucault's Methods* (Introducing Qualitative Methods series). London: Sage.
- McNay, L. (2005) *Foucault, a Critical Introduction*. Cambridge: Polity Press.
- Shiner, L. (1982) "Reading Foucault: Anti-Method and the Genealogy of Power-Knowledge". *History and Theory*, Vol. 21, No. 3 (Oct. 1982), pp. 382-398.
- Smart, B. (1989) *Foucault, Marxism and Critique*. London: Routledge.
- Taylor, S. (2001) *Evaluating and Applying Discourse Analytic Research*. In *Discourse as Data: A Guide for Analysis*. Margaret Wetherell, Stephanie Taylor and Simeon J Yates eds. London: Sage.
- Veyne, P. (1993) "The Final Foucault and His Ethics". *Critical Inquiry*, Vol. 20, No. 1, pp. 1-9.

